

و معنی در کاسه است که خاریش تیر انداز باشد **مَرکات** بفتح اول بروزن زبان یعنی سخن گویان با خود آهسته  
 آهسته از روی خشم و قهر و باین معنی بازای نقطه دار هم آمده است **مَرکتی** بضم اول بروزن قطعی در خالص  
 باشد منسوب بشخصی و آن شخص کیمیا کرده و در کنا باد شیراز را نیز گویند **مَرکوتی** بفتح اول و ثانی بر او  
 رسیده و فوقانی بالف کشیده بزبان زند و پازند یعنی بسیار و صاحب هوش باشد **مَرکوتی** بفتح اول بروزن  
 موم بلفظ زند و پازند یعنی شما باشد که خطاب با تعظیم و خطاب با جمع است و بر چه اتم گویند **مَرکیدن** بروزن  
 مکیدن یعنی خود بخورد سخن گفتن از روی قهر و غضب بیان **مَرکیدن** بضم اول و سکون ثانی معرّف است و با خود آهسته  
 آهسته از روی خشم و قهر سخن گفتن باشد و بمعنی اصل و نسب هم آمده است **مَرکالت** بضم اول بروزن و معنی زغال است  
 که انکشت باشد **مَرک** با **مَرک** گفتن کنایه از کاملی و سستی کردن در کاری **مَرک** کبیر **مَرکیدن** کنایه  
 از کردن کار بست که خود را بسبب آن کار بکشتن دهد **مَرک** جان بکسر ثانی کنایه از شراب و میل آوردن باشد  
**مَرک** خول **مَرکیدن** بمعنی رک باز گرفتن است که کنایه از کاملی و سستی کردن در کاری باشد **مَرک** **مَرکیدن**  
**مَرک** بضم اول و سکون ثانی و سکون و او بجهول  
 کرباس ولت و جامه که منده شده و از هم رفته باشد و چادر شب بیک لخت را نیز گویند و بضم اول هم درست است  
**مَرکوت** بضم اول و با تالک بجهول بروزن سلوک بمعنی رکواست که کرباس و جامه ولت که منده از هم رفته باشد **مَرکوت**  
 بکسر اول و سکون ثانی و ظهورها هوز بمعنی رکوست که لته که منده و کرباس از هم رفته باشد و چادر بیک لخت را نیز گویند  
**مَرکوتی** با یای حلی بروزن و معنی رکوه است که که منده و لته منحل و چادر بیک لخت باشد **مَرکیدن** بروزن رسید  
 ماضی رکیدن باشد یعنی آهسته آهسته از روی قهر و غضب با خود سخن گفتن و حرف زدن **مَرکیدن** بروزن  
 رسیدن بمعنی آهسته آهسته با خود از روی قهر و غضب سخن گفتن باشد بیان **مَرکیدن** بضم اول و سکون  
**بامیر** شامل **بامیر** لغت **مَرک** بفتح اول و سکون ثانی بمعنی رسیدن و نفرت باشد و بمعنی هر و کلّه  
 کوسفند و اسب و غیره نیز آمده است و بر اجتماع و جمعیت مردم هم **الملاقه** کرده اند و گوشت اندرون و بیرون دهان  
 را نیز گویند و نام رشتی و صحرانی هم هست و در عریچه به تشدید ثانی بمعنی کرختن و کز و چیزهای خوردن و بصلاح آوردن  
 چیزی باشد و بضم اول موی زها را آدمی باشد و گوشت درون دهان را نیز گفته اند و نام رشتی و بیابانی هم هست  
 و در عریچه باشد ثانی بمعنی مرست کردن خانه و صفه و جانی که شکسته و از هم رفته باشد و بکسر اول مختلف هم است  
 که چرک زخم و امثال آن باشد و در عریچه باشد ثانی مال بسیار و مغز هر چیز و خاک را گویند که تراب باشد **مَرک**  
**مَرک** بضم اول و سکون ثانی و سکون و پیوسته و متعاقب و بی درپی باشد **مَرک** بضم اول  
 بروزن قناس مصطکی را گویند و آن صمغی است روانی و آزار ماست هم بگویند با فوقانی در آخر **مَرک** بفتح  
 اول و ذای فاقه بروزن اندک بمعنی اغریدن است اعم از آنکه صوری باشد یا مصنوعی و بمعنی کلاه کردن و از جانی فرو افتادن  
 و افتادن هم هست و باین معنی یک حرف ثانی نون هم بنظر آمده است **مَرک** بضم اول بروزن کس خاک قبر و کور باشد  
**مَرک** بضم اول و کسر ثانی بروزن روش بمعنی تبدیل است که از بدل کردن باشد و بمعنی رسیدن هم آمده است

مَرْمَطَان باغای نقطه دار بر وزن شیطان نام یکی از اصحاب دین مجوس بوده و با اعتقاد او نور مختار او ظلمت است  
 مَر مَلَك بر وزن نمل بمعنی رماست که کله کوسفند و ایلخی اسب و غیره باشد مَر مَکَا بفتح اول و ثانی و کاف  
 فارسی بالف کشیده بلفظ نند و پازند اسب ماد یان را گویند مَر مَکَات بفتح اول بر وزن انبان موی زهار را  
 گویند و بضم اول هم درست است و باین معنی باغای نقطه دار هم آمده است مَر مَکَن بفتح اول و ثانی بر وزن چمن  
 بلفظ نند و پازند بمعنی هجوم و هم باشد چنانکه مرگه گویند من را دیدم یعنی همه را و مجموع بلفظ مَر مَوَلک  
 بضم اول بر وزن سلوک بمعنی ایستادن باشد مَر مَوَلک بفتح اول بر وزن زبون بیعانه را گویند و آن زدی باشد  
 که پیش از کار کردن بزدود دهند و زری را نیز گویند که در عوض متاعی بشرط خوش کردن داده باشند چنانکه در جزیره  
 دهند و اند بشرط کاود مَر مَکَس بفتح اول و ثانی بمعنی کله کوسفند و ایلخی اسب باشد و سپاه و لشکر و جمعیت  
 راهم گفتند و بر دین را نیز گفته اند که بر چه شریبا خوانند و در عریچه باشد بد ثانی استخوان پوسیده و پوسیده شدن  
 چیزی باشد و بضم اول در عریچه و لیسما گفته و در لیسما پوسیده را گویند و بمعنی همه و مجموع نیز گفته اند مَر مَکِیَا مَر  
 بابای عطی بر وزن غمخوار شبان و کلبان را گویند بیایا نلیس مَر مَکِیَا بفتح اول و ثانی و کون مثلین  
 سی و شش لغت و کنایت مَر مَکِیَا بضم اول و سکون ثانی و بای امجد موزهار را گویند  
 مَر مَکِیَا بضم اول بر وزن دینه بمعنی رنب است که موزهار باشد و بفتح اول هم گفته اند مَر مَکِیَا بفتح اول  
 و سکون ثانی و جمع معروف است که بیماری و عنت و آزار باشد و بمعنی خشم و قهر و غضب هم هست و مرنگ و کون را نیز  
 گویند مَر مَکِیَا بر وزن چنگال طعام و خوردن را گویند مَر مَکِیَا بفتح اول و سکون ثانی و بای امجد موزهار را گویند  
 مَر مَکِیَا بر وزن پنجه بمعنی آزرده و نعت و بیماری باشد و از روی ناز و ملاحظه بجز خرامیدن را نیز گویند مَر مَکِیَا  
 بفتح اول و سکون ثانی و دال امجد بمعنی حرف و سخن باشد و تراشد را گویند که از چوب جدا شود و دست افزاری که  
 در دو کمران بدان چوب رفته تراشند و امر بر بندیدن هم هست بمعنی برند و چوب تراش و تراشند را نیز گفته اند  
 و بمعنی خوشبو و خوشگوار هم آمده است و بمعنی کرد و عیار باشد چه خالک رند کردی را گویند که از روی خالک بر خورد  
 و مورد را نیز گفته که بر چه آس خوانند و بعضی گویند رند و عنت فاراست و آن در حق باشد بزرگ و بزرگ آن بزرگ  
 ترا بزرگ بید میشود و از ایوانی ذاتی خوانند و بر بودن و دیدن راهم میگویند و هر چه بزرگت را نیز گویند مَر مَکِیَا  
 و هلید و پوست انار و امثال آن و بکسر اول مردم محبل و بزرگ و بیایک و منکر و لا ابالی و بی قید باشد و  
 ایشان را از این جهت رند خوانند که منکر اهل قید و صلاحند و شخصیکه ظاهر خود را در ظلمت دارد و باطنش  
 سلامت باشد مَر مَکِیَا بفتح اول و کاف با همزه و قاعده ای فرشت و بای عطی و سین سعفص بر وزن اسب انگیز  
 بلفظ فرنک بمعنی پادشاه پادشاهان باشد که کتایه از پروردگار است و علم پادشاهی هم هست گویند در جزیره از  
 جزایر او درختی است که باران درخت مرغ است و دیگر عجایب است مَر مَکِیَا بفتح اول و کاف بن کتایه  
 از باریک پنهان و دقیق نظران و کسانیکه دقیق از عتایق تحقیقات را فرود نگذارند مَر مَکِیَا بفتح اول و کاف  
 کتایه از کسی است که از جاده شریعت قدم بیرون گذاشته باشد مَر مَکِیَا بفتح اول و کاف بکسر ثالث بر وزن مَر مَکِیَا  
 بفتح اول و کاف از تراشیدن چوب و مس و بیخ و امثال آن بریزد مَر مَکِیَا بفتح اول و کاف بکسر اول تصغیر و نداشت که بکل  
 باشد



که در مقابل حضور باشد **مرفوس** برون فلوس نام سنگیست گویند هر که خاتمی ازان سنگ در انگشت کندم و  
 اندوه و حزن بد و زسد بیان بلیست و **بکری** در کمال بنقطه **باو** و **شتمل** بکصد و پنجاه و  
 هفت لغت و کنایت **مرفی** بفتح اول و سکون ثانی بمعنی رفتن و امر بر رفتن باشد و بمعنی آواز حزن هم  
 آمده است و بضم اول معروفست که بگریه و جود و باعث رانیز گویند و بمعنی ربا و ساختگی باشد  
 و تمنا و امید را هم گفته اند و بمعنی پیداکردن و تقصیر و نجس نمودن هم هست **مرفا** برون هوا بمعنی جایز و جاری  
 و رواج و روان باشد و بمعنی حصول کار هم هست همچون کام رواج و بضم اول در عریه دیدار و خوبی منظر باشد و **بکری**  
 هم در عریه سیراب شدن را گویند و ربهما سینه که بدان بار برشته بندند **مرفا** بفتح اول برون سواد زمین  
 بست و بلند و پشت پشته پر آب و علف باشد و کنار کفار و در خانه را گویند که سبز و خرم بود و آب تیره رنگ را نیز  
 گفته اند و بضم اول نیز آمده است **مرفا** برون مدار خدمتکار محوسا و زندانیان را گویند و باین معنی بازای نقطه  
 دار هم آمده است **مرفا** برون نماز بمعنی رواج است که خدمتکار زندانیان باشد **مرفا** س با سبز بنقطه  
 برون پلاس رستی باشد و آن پشته در آبهما ایستاده روید و بگریه جریب الماء و کفر الماء خوانند **مرفا**  
**بکری** اول برون عراق پیشگاه خانرا گویند و ایوانیکه در مرتبه دوم ساخته باشند **مرفا** بلیستون کنایه از اسما  
**مرفا** بفتح اول و ثانی بالف کشیده و بیون زده بمعنی راه رفتن باشد و بمعنی فیه الحال و زود هم هست و مایع و  
 جاری را نیز گویند و بمعنی جان و نفس را طقه و درج باشد و بمعنی محل جان که دل باشد هم گفته اند و بعضی گویند که **مرفا**  
 از روان نفس را طقه است و از جان روح حیوانی **مرفا** بفتح اول جمع روانست که نفوس باشد چه روان بمعنی نفس است  
**مرفا** بفتح اول و سکون را و دال بنقطه حکم و مجز و دانا و صاحب عقل را گویند **مرفا** بفتح اول بخش  
 نام فرشتگانیست که علم و دانش با اوست و بگریه او را روح القدس خوانند **مرفا** بضم بای اجد و سکون دال  
 بنقطه بمعنی نفس کل باشد **مرفا** خواله باخای نقطه دار و او معدوله برون شبانگاه اهل در بونه و کدا و  
 کدانی گفته باشد **مرفا** بکری بکری کاف و سکون را و دال بنقطه بمعنی ملکوت باشد چنانکه کی آباد بمعنی  
 جبروت **مرفا** برون کجاوه رباب را گویند و آن ساز بیست شهر و بمعنی ترکیبی آن آواز حزن بر آورنده است  
 چه در آواز حزن و آوه بر آورنده صدا و ندا باشد **مرفا** برون هوای بمعنی مجازی باشد که در مقابل حقیقی است  
 و رواج و رونق داشتن را نیز گویند **مرفا** بضم اول و بای اجد بالف کشیده بمعنی ربا و ترک است که بگریه  
 الثعلب خوانند در اختیارات **مرفا** بضم اول و بای اجد و سکون کاف سنا نکور را گویند  
 چه ترک بمعنی نکور باشد و بگریه عنب الثعلب و حب القنا خوانند بفتح **مرفا** بضم اول و بای اجد و سکون کاف سنا نکور و خاریست  
 بزنگ تیر انداز باشد **مرفا** بکری بکری ها کنایه از آفتاب عالم تاب است **مرفا** بکری کنایه از مکر  
 و حیل و در زدن باشد **مرفا** برون موبند نقاب را گویند **مرفا** بضم اول و بای اجد و سکون کاف سنا نکور و پوده باشد  
 و ملح و مطلقا را نیز گویند و کنایه از هر چیزی که ظاهر باطن آن بیک نوع نباشد و امر باین معنی و فاعل هم هست **مرفا**  
**مرفا** بکری بکری برون رویان بمعنی آبیانست که ملخ آبی باشد و بگریه جراد البحر خوانند چون آنرا با نخ و پاره  
 بگویند و بر ناف ضمه کنند حب القریع را برون آورد **مرفا** بضم اول و بای اجد و سکون کاف سنا نکور و پوده باشد  
 بگریه جراد البحر خوانند و پند

بنده کا ورا گویند که کا و کوهی باشد **مُرُقَح** بضم اول و سکون ثانی و های حطی نام پرده باشد از پرده ها موسیقی  
 و در عربی نفس ناطقه را گویند **مُرُوح** مکرّم بکسر حاء حطی کنایه از جبرئیل علیه السلام است **مُرُقَح** بضم اول و سکون  
 ثانی و های نقطه دار گیاهی است بلند و از برك و بار خالی و در میان آب مهربان و از آن حصیر می بایند و در خراسان  
 انکو و خریزه بدان آنک گشتند **مُرُقَح** چکاتق با هم فارسی و کاف بروزن کور سواد کسی را گویند که میاسرا و  
 موی نداشته باشد و او را آدم سر و بصری اصلح خوانند و با صاد و عین بنقطه گویند این لغت پهلوئیست و مرکب است  
 از رُوح و چکار و بمعنی تارک سر ساده چدر رُوح گیاه بلند ساده پی برك و بار است و چکار و بالای پیشانی که نزدیک تارک  
 سر باشد **مُرُقَح** بضم اول و سکون ثانی مجهول و دال ایجد هر دو خانه عظیم و سیال را گویند هم و او را در خانه آمو و  
 خصوصاً و فرزند را نیز گویند و نام ساز نیست که نوازند و بعضی روده کوسفند و غیره باشد و ده گمان حلاجی و تازی که برنگ  
 سازها گشتند و مرغ و کوسفند بکه پر و موی او را تمام کنند باشند **مُرُقَح** بضم اول و سکون ثانی برون نوشابه نام دختر مهربان  
 کابل است که زال او را خواست و هرستم از او تولد یافت و نام قلعه ایست که در ولایت بدان توطین داشته **مُرُقَح**  
**آو** بضم اول و سکون رادال هر دو بنقطه نام رودخانه ایست و در مؤبد الفضل بحذف دال آخر نوشته اند  
**مُرُقَح** بضم اول و سکون و او نام رودخانه ایست **مُرُقَح** با **مُرُقَح** ایجد بروزن کوهسار نام بلوکی است  
 و شهریت مابین کبلان و قزوین و بعضی جدا اول آب و رودخانه های برك و جانی که در آن رودخانه ها برك بسیار  
 جاری باشد **مُرُقَح** بضم اول و سکون ثالث و فتح زای فارسی و سکون مهم نام رودخانه ایست مشهور **مُرُقَح** بضم اول  
 با سین بنقطه بالف کشیده و برای نقطه دار زده مطرب و سازنده را گویند **مُرُقَح** با ثانی مجهول بروزن  
 و شق را گویند و آن جانور است که از پوستش پوستین سازند گویند هر چند او را بیشتر نرند فریب تر شود و پوستش  
 نفیس گردد **مُرُقَح** کاتن بفتح ثالث و کاف فارسی بالف کشیده و بنون زده جمع روده است **مُرُقَح** کاتی  
 بمعنی روده کانت که جمع روده باشد و بمعنی مغز روده هم گشتند **مُرُقَح** کاتن بفتح ثالث و کاف فارسی بالف کشیده و بجای  
 نقطه دار زده جاشکه در آن رودخانه و چشمه روزه آب بسیار باشد **مُرُقَح** کن بروزن سوزن روناس باشد  
 و آن گیاهی است که چیزها بدان رنگ گشتند **مُرُقَح** کاتن با دال ایجد بروزن هوشنگ بمعنی رودن است که  
 روناس باشد **مُرُقَح** بروزن سوده معروفست که امکا کوسفند و غیره باشد و این معنی مرغی باریه را نیز گویند  
 که پر و موی او را پاک کرده بروغن بریان کرده باشند و آن را زوده کرده هم میگویند و بعضی سبط خوانند **مُرُقَح** بضم اول  
 بضم اول و سکون ثانی مجهول و رای قرشت و فتح مهم و نون بالف کشیده بلفث زنده و پازند بمعنی امار است که بعضی  
 رمان خوانند **مُرُقَح** معرفت و بعضی بجهت آفتاب هم هست چنانکه گویند روز برآمد مراد  
 آن باشد که آفتاب برآمد و کنایه از ظاهر و آشکارا و روشن باشد و بعضی روز کار هم هست که کنایه از فرست باشد  
 چنانکه گویند امروز روز فلانی است یعنی روز کار فلانیست و فرصت از او است **مُرُقَح** کاتن با همزه و فا و کاف  
 بروزن جویب زن تب بگردد در میان را گویند یعنی تبی که بگردد آید و بگردد نباید و آن تب را بعضی غیب خوانند  
 بکسر عین نقطه دار **مُرُقَح** کاتن بضم اول و سکون ثانی مجهول و نون بالف کشیده بلفث زنده و پازند بمعنی امار است که بعضی  
 گرمی بازار باشد و هر روز بر این گویند که در یکجا مردم خرید و فروخت گشتند و کنایه از روز قیامت هم هست و از جمله

مرقن یا مرقن خوانست بمعنی آخر روز بازار است که کنایه از روز قیامت باشد مرقن یا مرقن با بای امجد بالف  
 کشیده و بنون زده کسی را گویند که بر درگاه پادشاه و سلاطین و غیر ایشان نشیند و او را در این زمان  
 در بان خوانند و روز بانان جمع آنست که در بانان باشد و سرهنک و چاوش و نگاهبان و شفیع را گویند و بمعنی  
 هم آمده است مرقن پیکر بفتح بای فارسی بمعنی روشن رای است که سرد راست درست بیغل و شش  
 و صاف و پاک باشد مرقن جلت بکسر تالت و فتح جیم و سکون کاف روز پانزدهم شعبانست که در ذرات  
 باشد و شب این روز را شب جلت و شب برات گویند مرقن خست بضم خای نقطه دار و سکون سین  
 بی نقطه و بای امجد کنایه از کامل و غافل و سست بودن در کارها باشد مرقن خست بضم سین کنایه  
 از عابد و زاهد ریائی باشد و در ذره راه زن و شب روز این گویند مرقن خوش بکسر تالت کنایه از ایام  
 جوانی است مرقن خوش بکون تالت تا تحت بودن در روز باشد بر سر غنیم چنانکه ایشان خبر و  
 غافل باشند و تا تحت بودن در شب را شجون گویند مرقن آبر بادال امجد بر وزن هوشیار خد منکا  
 و بندگان را گویند مرقن آبر بکسر تالت کنایه از روز قیامت باشد مرقن آبر بکون تالت  
 روشنی و شفافی و سرخی روی را گویند و کنایه از سرخ روی هم هست مرقن سیاه و روز سیه بکسر تالت  
 کنایه از روز بد و روز ماتم و روز محس و آزار و تشویش باشد مرقن فواح بکسر تالت و قاف و ای بی نقطه بالف کشید  
 و بجای نقطه دار زده کنایه از بعد از طلوع صبح است که نزدیک بطلوع آفتاب باشد مرقن کاف با کاف  
 فارسی بالف کشیده معروفست که زمانه ناپایدار باشد و مدت و فرصت را نیز گویند و اضافه بجزی و کسی و زنگ  
 کند که آن چیز و آنس در آن بوده باشد همچو روز کار جوانی و روز کار پختگی و امثال آن و با کاف تازی  
 روز جنگ را گویند مرقن کاف بکسر تالت کنایه از عمر و اوقات ضایع کردن باشد مرقن کاف بکسر تالت  
 کنایه از بی دولتان و بی حاصلان باشد مرقن کاف بکون تالت و کاف فارسی مفتوح بر ابدال بی نقطه  
 زده یکی از نامها آفتاب عالمناست مرقن کوشش بکسر تالت کنایه از روز جنگ و جدال باشد مرقن  
 مظالم بمعنی روز درنگست که کنایه از روز قیامت باشد مرقن مسم بضم بر وزن نوزده بمعنی  
 تاریخت و آن حساب نگاه داشتن سال و ماه و روز باشد مرقن ننگ و نام بکسر تالت بمعنی روز کوشش  
 که کنایه از روز جنگ و جدال و قتال و کینه خواستن باشد و روز غنا و ساز و صحبت را نیز روز ننگ و نام میکو  
 مرقن ننگ و ننگ بمعنی اول روز ننگ و نام است که روز جنگ و کوشش باشد مرقن ننگ بفتح اول  
 و تالت و بنون و سکون ثانی معروفست که مطلق سوراخ و منفذ باشد مرقن ننگ بکسر تالت و ضمها  
 و مسم و سکون را و ز ابدال امجد نام روز پنجم است مرقن ننگ بکسر تالت کنایه از خاموشی و سکوت باشد  
 کنایه از مرکب و موت هم هست مرقن ننگ بکسر تالت نام ماه چهارم باشد از ماهها ملکی بزجر دی مرقن  
 بانان مجهول بر وزن کوس نام ولایتی است در جانب شمال و بمعنی رو باده هم آمده است و خرامیدن و سبقت  
 گرفتن و گذشتن را نیز گفته اند مرقن ننگ کنایه از شرمندگی شدن و خجالت کشیدن باشد مرقن  
 انکور و بضم کاف فارسی رو باده تریک است که سگ انکور باشد چه روس بمعنی رو باده و انکوره و انکور را گویند

و بر پة غلب الثعلب خوانند **مَرُوقِ سَیِّ** ابای فارسی بر وزن دوستی زن فاحشه و بدکاره را گویند **مَرُوقِ سَیِّ**  
 و دوستای باثانی مجهول و فوقانی بالف کشیده ده را گویند که در مقابل شهر است و باشند ده یعنی در میان راه  
 گفتند و معرب آن رستاقست و جمعیت و جمع مردمان را نیز گفتند خواه بجهت تماشا باشد و خواه بجهت کاری  
 و مهمی دیگر **مَرُوقِ سَیِّ** معروفست که رسم زال باشد **مَرُوقِ سَیِّ** بفتح ثانی و سکون غای نقطه دار و فوقانی  
 مفتوح بییم زده معرب روسوخته است که راست باشد و آن مس سوخته است و بر پة محاسن محرف گویند بهترین  
 آن مصری بود گرم است در دیم **مَرُوقِ سَیِّ** بر وزن طوسی منسوب بولایت روس باشد و نام هلو انبست تورا  
 و نوعی از بام چرم است منسوب بروس و پیاله شراب را نیز گویند **مَرُوقِ سَیِّ** بفتح اول و کسرتانی و سکون ثانی نقطه دار  
 بمعنی راه رفتن و سبقت گرفتن و در گذشتن و غرامیدن باشد و طرز و عادت و قاعده و قانون و مثل و مانند را  
 نیز گویند و خیابان و راه رومیان باغ راهم گفتند و بضم اول و ثانی مجهول مخفف روشن باشد که از روشنائی  
 چنانکه گویند چشم شمار روشن و امر بدین معنی هم هست یعنی روشن کن و بشند خوی و بد خلق را نیز گفته اند  
**مَرُوقِ سَیِّ** باثانی مجهول بر وزن جوشان بمعنی روشن است که از روشنائی و فروغ باشد **مَرُوقِ سَیِّ**  
 بضم اول بر وزن کوکن بمعنی روشنائی و فروغ باشد و کنایه از ظاهر معلوم و پنهان هم هست **مَرُوقِ سَیِّ** کنایه  
 از شخصی مشهور و معروف و آشنای هر کس و بعضی گویند ترجمه وجه است **مَرُوقِ سَیِّ** کنایه از ستادگاه  
 و مردمان مشهور و معروف باشد **مَرُوقِ سَیِّ** کنایه از ستاره ها باشد **مَرُوقِ سَیِّ** بمعنی  
 که در مقابل تاریکی باشد و نام جوهر لیت که آنرا مرقیشا گویند و بر پة حجر النور خوانند و در دار و کجا چشم  
 برند گویند اگر بر کردن اطفال بندند از هیچ چیز نترسند **مَرُوقِ سَیِّ** چراغ بکسریم فارسی نام نوا است  
 از موسیقی **مَرُوقِ سَیِّ** باثانی مجهول منقذ و سوراخی را گویند که در خانه ها بجهت روشنائی بگذارند  
 و ناب دان را نیز گویند و بمعنی روشنی دان هم هست که چراغدان باشد **مَرُوقِ سَیِّ** قیاس بکسرتان کنایه  
 از مردم صاحب فراست باشد **مَرُوقِ سَیِّ** بضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث و نون و کاف ساکن نام دختر  
 داراست که سکندر بموجب وصیت دارا او را بعقد و نکاح خود در آورد و نام دارو نیست مانند کای خنک  
 شده و در دکن مشعلی را روشنک میگویند **مَرُوقِ سَیِّ** باغ رفیع کنایه از ریاض بهشت است  
**مَرُوقِ سَیِّ** کیب کنایه از قالب مردم است که جد آدمی باشد **مَرُوقِ سَیِّ** و **مَرُوقِ سَیِّ** باغ کنایه  
 از شیر آبدار است **مَرُوقِ سَیِّ** و **مَرُوقِ سَیِّ** کنایه از آسمانست **مَرُوقِ سَیِّ** بضم اول و سکون ثانی  
 و ضیق نقطه دار مخفف آروغ است و آن بادی باشد که از راه کلوری آید و بفتح اول در عربی حیل و ربه و حیل کردن  
 کسی و پنهان بچیز رفتن و مهمل کردن و گریختن را گویند و پنی کوه را نیز گفتند **مَرُوقِ سَیِّ** بفتح اول بر وزن  
 کردن معروفست و آنرا از دروغ کوسفند و کار و امثال آن میگیرند و نوعی در بکسر هم هست که از حیوانات میگیرند  
 و جد تمیزان روان شده غن است و غن سنک عصاره باشد **مَرُوقِ سَیِّ** بر وزن و معنی روپناس  
 و آن گیاهی باشد که چیزها بدان رنگ کنند **مَرُوقِ سَیِّ** بکسر ثانی کنایه از کار و مهم فرمودن مردم پی  
 ما حاصل و مهمل و ضایع باشد **مَرُوقِ سَیِّ** بکسر نون کنایه از مذهب و دین خود باشد **مَرُوقِ سَیِّ**

خوش بکس نون و ضم های نقطه دار و روغن کجدر را گویند که دوغن شیرین است باشد سموم را نافع است  
 مروغن مرقش کنایه از کسی است که از هر دو دولت سیر شده باشد مروغن نربان بکون  
 نون و فتح زای نقطه دار کنایه از نرم گفتار و چالوس و بیغالی و فریب دهنده باشد مروغن مصری بک  
 م را گویند مروغن مغر کنایه از عقل و تدبیر باشد مروغتی بفتح اول و غین نقطه دار نانی باشد که  
 خیر آنرا با روغن سرشته باشند و عصاره و روغن را نیز گویند مروغنی که با غین نقطه دار و نون بر وزن هر  
 شبینه نانی را گویند که خیر آنرا پخته کرده در روغن بزند و بعضی گویند نان گرمی است که بران روغن بزند  
 و دیگری را بالای آن گذارند و همچنین تا چند آنکه باشد مرقف با نازبان سغدی هم رفتند بزین طواری را گویند  
 و آن تخمی است معروف مرقس بضم اول و کسره و سکون سین نام حکمی است یونانی مرقا  
 با کاف فارسی کنایه از دیباچه کتابت و دست بالای جامه را نیز گویند و پیشوای قوم و پیشوای امت را نیز  
 گفته اند مرقش بفتح اول و کاف بر وزن مهوش بمعنی دهر باشد که دنیا و عالم است و بضم اول هر چیز که  
 ظاهر آن همچو باطنش نباشد مرقم بضم اول و ثانی مجهول بر وزن موم موزهار باشد و با ثانی معروف ملکی است  
 مشهور بجد و دشام و مخفف رویم هم هست بمعنی روی من و بفتح نام درختی است که مقل مکی ثمر آنست و بعضی  
 گویند صمغ آن درخت است مرقوش بالام و سین پنقطه بر وزن عود سوز نام شهر است در فرنگ  
 بنام بانی آن که پسر مزور و دانا و نرود را در زمان حکومت خود خادم ساخته بود و آلت تناسل او را فرو  
 بردند و مزور و دانا او را کینت و او بعد از کینت نرود آن شهر را بنا کرد مرقنا بضم اول و ثانی مجهول و فتح هم  
 و نون بالف کشیده بلفث زند و پازند انا را را گویند و بر پی رمان خوانند مرقم بضم اول و فتح هم موی اندام  
 را گویند و موی زهار را نیز گفته اند مرقمی بچکان کنایه از اشک چشم است مرومی خوی کسی را  
 گویند که در رنگ و فلون مزاج باشد و هر که رسد برنگ و خوی او شود مرقمی نرین مرعنا کنایه از  
 آفتاب عالمتابست مرقمپنا بر وزن بوسینا بمعنی زرده است که از پاک کردن و زدودن باشد  
 مرومی و نرینکی کنایه از روز و شب است مرقمی و هندی بمعنی روی و رنگی است که کنایه  
 از روز و شب را بمل و نهار باشد مرقمیت بضم اول بر وزن یومیه نام شهر است که نوشیروان بر کنار دریا  
 روم به عنوان آنجا که بنا کرده بود گویند از آن شهر تا مطنطنیه یکسال راه است مروگن بفتح اول بر وزن مروگ  
 و از مایش را گویند و بضم اول و ثانی معروف بر وزن نون بمعنی سبب و باعث باشد چنانکه گویند و نون آن بضم  
 سبب آن و باعث آن و با ثانی مجهول نام نصیب است در هندوستان که مولد ابوالفتح بوده مرقنا بضم  
 اول و ثانی مجهول و ثالث بالف کشیده و سین پنقطه زده کجای است معروف که بدان جامه و ابریشم رنگ کنند  
 و بر پی نوه و عروق الحبر خوانند مرقم بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم روده و امعا گویند را گویند که با گوشت  
 و برنج و مصالح پر کرده باشند و بر پی عصب خوانند و بکسر اول هم گفته اند که بر وزن شکنج باشد مرقم  
 بفتح اول و ضم جیم بر وزن سمن بو گرمی باشد چوب خوار و بر پی ارضه گویندش مرقمکان عالک  
 کنایه از سبعة سیاره باشد که زحل و مشتری و مریخ و آفتاب و زهره و عطارد و ماه است مرقمنا و مروگنا

کتایه از هدی و تخم ایت کرد و وقت دیدن روی عروس دهند **مُرُق** بر وزن کوه نام کوهی است در تواج  
 کابل و بعضی سیرت بنت دپار سانی هم هست و در هبان مرکب از این است **مُرُق هُنْدَکَه** بفتح ثالث بر وزن  
 جوینده کشت و زراعت پر زور و بالیده را گویند **مُرُق هِیْتِی** بضم اول و سکون ثانی و کسر ثالث و نون بتحتانی  
 رسیده آهن و فولاد جوهر دار و آنچه از آن سازند **مُرُق هِیْتِی** با ثانی مجهول بر وزن بوسینا بمعنی در هفت  
 که آهن و فولاد جوهر دار باشد و آنچه از آن سازند روغن گویند نه رو هینا و شمشیر جوهر دار قهیمی را نیز گفتند  
 و رو هینا بد و یای حطی هم بنظر آمده است **مُرُق هِیْتِی** بضم اول و سکون ثانی مجهول و ثالث و خامس **مُرُق**  
 بتحتانی کشیده بمعنی رو هینا است که آهن و فولاد جوهر دار باشد و آنچه از آن سازند **مُرُقِی** بضم اول و سکون  
 ثانی و تحتانی بمعنی رو و رخسار است که بر چه وجه گویند و بمعنی ریا و ساختگی و امید و تقص و تجسس نمودن و پیدا  
 کردن و سبب و باعث هم آمده است و با ثانی مجهول یکی از ملزات باشد و آن مس یا نعلی که اختصار **مُرُقِی**  
 بر وزن کویا بمعنی روینده باشد یعنی هر چه که از زمین روید و در هر چه خواب دیدن گویند **مُرُقِی** بضم بیض  
 رویند است که از انقاب گویند **مُرُقِی پُوشِش** بمعنی رو پوش است که آثار انقابت گویند برقع و پرده و  
 ملمع و مطلا باشد و کتایه از کمی و چیزی که ظاهر و باطنش یکی نباشد **مُرُقِی خاندان** بکسر ثالث کتایه از  
 بهترین و اشرف دو دمان و خاندان باشد **مُرُقِی یَلِ مَوَکِن** کتایه از مردمی در کم و احاسر **مُرُقِی**  
 باشد **مُرُقِی یَلِ مَوَکِن** کتایه از طرف گیری و جانب داری نمودن باشد **مُرُقِی** بفتح اول بر وزن مویز  
 بمعنی ظن است چنانکه اگر گویند رویند غالب چنین است مراد آن باشد که ظن غالب چنین است **مُرُقِی**  
 بفتح اول و شین نقطه دار بر وزن حلی بند بلفظ زند و پازند سپردا گویند که بر چه وجه گویند و در جگه دیگر **مُرُقِی**  
 که بر چه راس گویند **مُرُقِی** با ثانی مجهول بر وزن سوزن و وناس باشد که چیزی بدان منزلت کند  
**مُرُقِی ناس** با ثانی مجهول بمعنی روین است که رو ناس باشد **مُرُقِی لَسَلِی** کتایه از اشرف  
 خلاب و پیغمبران باشد و قرار و آرام را نیز گفتند **مُرُقِی بَنَک** بر وزن هوشنگ بمعنی رویناس است که  
 چیزها بدان رنگ کند **مُرُقِی مَوَکِن** کتایه از حاصل شدن و در خاطر گذشتن و راه نمودن باشد  
**مُرُقِی** با ثانی مجهول و یای حطی بر وزن روین نام پهلوانی بوده ایرانی که داماد طوس و پسر پشنگ بوده نام  
 پسر او سیاب هم هست که در جنگ دوازده رخ بردست بیژن پسر کیکاووش شد و نام پسر پیران و پسر که او نیز بیژن  
 بیژن کشته شد و نام ولایتی هم هست و هر چه بر این گویند که از روی ساختن باشند **مُرُقِی مَوَکِن** لقب  
 اسفندیار است و او را اسفندیار روین می گفتند و کتایه از معزول هم هست چه روین شنی معزول را گویند  
 و معده را نیز گفتند **مُرُقِی مَوَکِن** بضم خای نقطه دار کوس و داماد و نقاره بزرگ را گویند **مُرُقِی مَوَکِن**  
 بکسر وال میجد قلمه است از ولایت توران گویند ارجاسب والی انجاد ختران کشتاب را کوفت در آن قلمه عبوس  
 داشت و اسفندیار از راه هفت خوان رفتند آن قلمه را کوفت و ارجاسب را کشته خراهران خود را خلاص کرد و کوس  
 روین را نیز از خواستد **مُرُقِی مَوَکِن** بضم نون کما دختر روین بن است که لقب اسفندیار و کتایه از معده  
 باشد **مُرُقِی مَوَکِن** بضم نون بمعنی روین هم است که کوس و نقاره بزرگ باشد **مُرُقِی مَوَکِن** بضم نون

بمعنی روین دزاست کفام قلعه باشد از توران بیان بلیست وی قهری سر را بدین قطرها  
 مثل بر پست و پنج لغت و کنایت **مره** بفتح اول و سکون ثانی مخفف راه است که بر پله طرز گویند  
 و بمعنی مرتبه و بار هم هست چنانکه گویند بگروه یعنی بگرتبه و یکبار و رسم و قاعده و قانون را نیز گفته اند و نغمه و آهنگ  
 راه خوانند و بمعنی هوش و شعور باشد و بضم اول نیکی و سهولت زهاد و عباد و پارسایان باشد و در هبامرکب از این است  
 و از راهیان هم میگویند **مره افشای** کنایه از ریختن دزدان بر سر مردم و غارت کردن مال ایشان باشد و  
 زیان و نقصان رسیدن هم گفته اند **مره هام** بضم اول برون غلام نام پسر کود و زناست که در جنک دو آورده رخ  
 بارمان را کشت و بکسر اول در عریه باران قطره ریزه را گویند که نرم باران باشد **مره انجام** برون سر انجام یعنی  
 زاد و راحله و اسباب سفر باشد از مرکب و ضربه و بعضی گویند بمعنی مرکب است مطلقا چه معنی انجام بنهایت رساند  
 و آخر او بده است و مرکب راه را بنهایت میرساند پس این معنی بهتر باشد و بمعنی بیک و قاصدم آمده است **مره**  
**انجام** **مره جانی** کنایه از براق است که مرکب سواری شب معراج پیغمبر صلعم باشد و نفس مطهره را نیز  
 گویند **مره آوری** بفتح اول بمعنی راه آورد است که سوغات و هر چیز که کسی از جانی بیاید و برای کسی بیارد  
 اگر هر چند بخت از نظم و نثر باشد و آنرا بعریه عراضه گویند و راه آورد بحدف دال امجد هم گفته اند **مره آوری**  
 برون سماوی نام مقامیست از موسیقی **مره هایات** بضم اول و بای امجد بالف کشیده برون بهتان زاهد  
 و پرهیزکار باشد و وجه تشبیه اش محافظت کتفه نیکی و سیرت نیک باشد چه رده بمعنی نیکی و بان بمعنی محافظت  
 کتفه است چنانکه باغبان و کلبه بان و امثال ان و بفتح اول خداوند راه است **مره های** برون شهر بمعنی  
 دلیل و برهان باشد **مره جاسری** **مره ران** بکسر ثانی صوتیت از نیکسای چنگی گویند این صوت را  
 چنان نواخت که حضار مجلس جامه هارتن پاره پاره کردند و مد هوش گردیدند **مره و ران** **مره و ران**  
 کنایه از طالبان حق و سالکان دین باشد **مره و ران** **مره و ران** بکسر نون کنایه از سالکان شب زنده  
 دار است **مره و ران** **مره و ران** کنایه از سبعت سیاره است که غنچه متغیره و آفتاب و ماه باشد  
**مره شاه** **مره شاه** باشند نقطه دار برون دنگاه بمعنی شاه راه است که راه کناده و بزرگ باشد **مره شاه**  
 بفتح اول و ثالث برون رسته آرده را گویند و آن کجند آسیا کرده است که با عمل و شیره و دو شتاب خورند  
**مره هشی** برون وحشی بمعنی رهش باشد که آرده کجند است و آن کرم و تر و فلفله بود **مره کشای** باکاف  
 فارسی برون رهنمای نام روزه هفتم از ماه **مره کوی** **مره کوی** باکاف فارسی برون  
 مدروی مطلوب و خواننده و خنیا گرو نغمه سگرا است **مره کشین** کنایه از کدای سر راه باشد و مردم غریب چنانما  
 و مسافر و قاصدی که پیوسته در راه باشد و دزد و قطاع الطریق و باج ستان را نیز گویند **مره نور** **مره نور** بانون  
 و برون هرزه کرد بمعنی اسب باشد خصوصا و رونده را نیز گویند **مره نور** **مره نور** و جلدی و اشتم بر راه و  
 خواه انسان باشد و خواه حیوان **مره نور** **مره نور** که راه را در هم نوردد و پیچد و غلطد و کنایه از کد و کدائی  
 کتده هم هست **مره هوق** بضم اول و ثانی بواور رسیده نام کوهی است در سرانند بپ گویند آدم صفتی چون از  
 بهشت بر آمد بان کوه افتاد و طرز و روش و قاعده و قانون را نیز گویند و پتی نشان و سیاهی از دور را نیز گفته اند



برون شیشک عمیا و کناه کردن و از جاف و لغزیدن باشد **مربزغ** سیمین کنایه از سنارگان باشد **مربزغی** بر  
 یعنی رحمتی بکن چه در بعضی رحمت هم آمده است **مربس** بکسر اول و سکون ثانی و سین پد نقطه غضب و قهر و خشم را  
 گویند و با ثانی مجهول شوربای غلبتی که بر بالای شله پولا و دکشک و امثال آن ریزند و هر سیه و علم را نیز گفته اند  
 لیکن قبل از آنکه بچند شود یعنی هنوز آبکی و امر بر شدن هم هست یعنی بر پس و بقع اول در عریه خرامیدن را گویند **مربس**  
 برون یعنی رید و نجاست کردن باشد **مربس** برون زلیستن فرو رفتن بچاه یا حوض و امثال آن باشد و بعضی **مربس**  
 و نوحه کردن هم هست و مخفف گریه کردن و گریستن بود و ریدن و نجاست کردن را نیز گویند **مربستی** با اول بیانی مجهول  
 رسیده و ثالث بتحانی کشیده نام نوعی از انکور است **مربسیدگن** برون لیسیدن رشتن پند و تافتن پشم و ابریشم  
 و امثال آن باشد **مربس** برون کیش معروفست که عربان نجبه گویند و بعریه پر مرغان را گویند و با ثانی مجهول **مربس**  
 و شوربای هر سیه را گویند پیش از کهنه زدن **مربس** بدوغ سفید گری کن کنایه از مردم بی عقل و کسی که کم تجربه  
 باشد **مربس** خولک با ثانی مجهول نام مرضی و علتی است که بعریه خنار بر گویند **مربس** قاضی معروفست و لته  
 را نیز گویند که بر شیشه یا کدوی شراب بندند تا چون شراب در پیاله ریزند صاف ریخته شود و گوشه آن لته را که او ریخته  
 و شراب تر شده و قطره قطره شراب از آن می چکیده باشد نیز **مربس** قاضی گویند **مربس** کاو با ثانی معروف مردم  
 ابله و احمق و طامع و صاحب آرزو باشد گویند شخصی پس خود را گفت که هرگز درش کاو بوده پس گفت کدام است درش کاو  
 گفت آنکه هر صباح از خانه بر آید با خود گوید کنی پیام و چنان و چنین کنم پس گفت ای پدر من همد عمر درش کاو بوده ام  
**مربس** کنان کنایه از تشویش بفایده کشیدن باشد **مربس** شمال با هم برون زوال دیوت و بخت را گویند  
**مربس** شمالی برون نیک فالی دیوتی و بی حیتی باشد **مربس** برون تپشه تارها را نیما یا ابریشم باشد که از  
 جاها و چیزها بیا و ریزند و آنچه از درخت در زیر خاک باشد و نام مرضی است که آنرا عرق بدنی گویند **مربس** کن  
 برون پیچیدن فرور ریختن چیزی باشد در چیزی **مربس** برون پیچیده ریش دستار باشد و بعضی **مربس** برون  
 و رنگ نهاده بود و پرینان منقش را نیز گویند و نام یکی از پادشاهان هند هم بوده است و بعضی رخسند و روشن  
 هم هست و با ثانی مجهول ریش و زخم شده را گویند **مربس** برون تیغ مخفف آریغ است که نفرت و عداوت گویند  
 باشد و با ثانی مجهول معنی راغ است که دامن کوه بجانب صحرا باشد **مربس** باغین نقطه دار برون قیغال تیغ  
 و کشکول را گویند و باین معنی بازای نقطه دار هم آمده است **مربس** بکسر اول و سکون ثانی و کاف بمعنی ای نیک  
 بخت باشد و در عریه و بخت گویند و با کاف فارسی برون دیک معروفست و عربان رمل خوانند و کنایه از در  
 هم هست و بعضی بخت و طالع نیز گفته اند و بعضی نیک بخت هم هست که عربان و بخت خوانند و باین معنی بجای  
 حرف اول و او نیز آمده است **مربس** برون زیبا مطلوب و محبوب و معشوق باشد **مربس** با ثانی مجهول  
 و سین پد نقطه برون بچاوه بزبان اهل مرو خاریشت کلان را گویند و بعریه قنقد خوانند **مربس** برون  
 نقطه دار برون و معنی ریکاسه است که خاریشت کلان تیر انداز باشد **مربس** برون آن بکسر کاف فارسی  
 ریکی است که در جانب جنوب میباشد و پوست روانست گویند آن ریلک تمام نقره است و هر چند که از آن بر آید  
 آتش با سیماب آمیخته باشد آب در بالا و سیماب در زیر و هر حیوانی که از آن آب بخورد فی الحال بمیرد **مربس** برون

کتاب از ذره ذره باشد **مَرَاتِلُ نَزَائِعٍ** بمعنی ماهی سقنقور است و آن جانور لیث شبیه ب ماهی پیوسته  
 در بریک می باشد **مَرِیْلُ** بالام بروزن نیکو اشخار و قلیا باشد و بعضی گویند ریلوشجار است و آن رستی باشد  
 که برک آن سیاه و پنخش سطر بود **مَرِیْمُ** بروزن هم چرک باشد که از جراحت برود **مَرِیْمَا** بیونانی خبثت  
 که آنرا بقاری کرکدن خوانند و گویند شاخی بر سر پهنی دارد **مَرِیْمَا** بروزن شیر از نوعی از جامه لطیف بود و آنرا  
 کیمیا با کاف فارسی هم گویند **مَرِیْمَا** چرک و کثافت آهن باشد که در وقت کداختن در کوره میماند و بهنگام  
 پتک زدن ازان میریزد **مَرِیْمَا** کاف فارسی بروزن و معنی ریم آهنگ است که پنج خرغول باشد و آن  
 چرک و ریم زخم دار پاک سازد و ریم آهنگ معرب آنست **مَرِیْمُ** بکسر اول و فتح ثالث و سکون ثانی و زای نقطه دار  
 بمعنی ریم است که نوعی از جامه باشد **مَرِیْمُ** با سین و عین بد نقطه بروزن بی زحمت ب لغت سرانی دوا  
 که آنرا بعره سعد گویند و بزکی طبلای خوانند که کم است در اول و دویم و بعضی گویند یونانیست **مَرِیْمُ** بفتح  
 اول و ثالث و سکون ثانی و نون حیل و مکاد و دعا باز و کینه و باشد و بکسر اول مخفف اهریمن است که راه نمایند  
 بدیها و شیطان باشد و حیل و مکاد را نیز گفته اند و اسب را هم میگویند و بمعنی پسر هم هست که نقیض دختر باشد و  
 بکسر اول و ثالث بروزن چرکن زخمی را گویند که پیوسته ازان چرک و ریم آید و این نون هم همچون نون چرک است که در آنجا  
 در آخر چرک و در اینجا در آخر ریم افزوده اند **مَرِیْمُ** بفتح اول و نون حیل و مکاد و دعا باز و کینه و باشد و بکسر اول مخفف اهریمن است که راه نمایند  
**مَرِیْمُ** بکسر اول و سکون ثانی مجهول و واو بمعنی مکر و حیل و تزویر و فریب باشد و نام پسرکی کاوس هم هست  
 که داماد طوس بود و بردست فرود بن سیاوش کشته شد **مَرِیْمُ** با تانی مجهول و جیم بروزن و معنی ریواس است  
 که رستی میخوش نازک خود رو باشد **مَرِیْمُ** بروزن شیراز بمعنی عدالت باشد و آن درستی افعالست و وضع هر  
 چیز در موضع لایق **مَرِیْمُ** با سین بد نقطه بروزن و معنی ریواس است که رستی مشهور باشد و بمعنی ریواس  
 نفاق و فریب و افسون هم آمده است **مَرِیْمُ** بکسر اول و سکون ثانی مجهول و واو و نون ساکن و جیم معنوم بود  
 از کسب لذات مطلقا **مَرِیْمُ** بمعنی نفاق و عدالت که گنایه از هرزه کاری و هرزه گوئی و کارهای عبث  
 باشد و قول و دلیل را نیز گویند **مَرِیْمُ** بکسر اول و سکون ثانی مجهول و فتح واو و نون ساکن و جیم معنوم بود  
 بمعنی دیوک است که بعره ارضه گویند **مَرِیْمُ** بکسر اول و سکون ثانی مجهول و فتح واو و نون ساکن و جیم مفتوح بمعنی  
 ریوتجوست که ارضه باشد باشد و آن کریمست که پشیم را ضایع کند **مَرِیْمُ** بکسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث  
 و نون و دال هر دو ساکن دار و نیست معروف که اسهال آورد و بعره راوند گویند **مَرِیْمُ** بروزن پیش خیزان  
 لغت را در چند فرهنگ سروری و سرمنز سلیکا بعد از واو تالی قرشت نوشته بودند لیکن در فرهنگ جهانگیری بعد  
 از واو نون آمده است و آنچه بر گوش هم خورده قول آخر است **مَرِیْمُ** با سین و عین بد نقطه بروزن و معنی ریواس است که رستی مشهور باشد و بمعنی ریواس  
 لشن بردست **مَرِیْمُ** با سین و عین بد نقطه بروزن و معنی ریواس است که رستی مشهور باشد و بمعنی ریواس  
 که کوه کوچک و پشته بزرگ باشد و نام پسرکی کاوس است که بدست فرود کشته شد و بمعنی مکر و فریب و حیل و  
 هم آمده است و بزبان علمی اهل نام رودخانه که او را زبده میگویند **مَرِیْمُ** بکسر اول و سکون ثانی و ثالث بیای حیل  
 رسیده و جیم زده بمعنی ریواس است که رستی میخوش خود رو باشد **مَرِیْمُ** با سین و عین بد نقطه دار بروزن و معنی

